

متن پیاده سازی شده جلسه دوم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 8 مهر 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 195 و 196 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

درس اخلاق

دعوت به اهتمام به مطالعات قرآنی

افلايتدبرون القرآن / خذ الكتاب بقوة ...

تتمه امر سوم: اشتراك لفظی

یادآوری محل بحث:

روز سه شنبه این سوال مطرح شد که آیا مشترک لفظی در کلام عرب وجود دارد یا خیر. بیان شد مشترک معنوی به خلاف مشترک لفظی محل بحث نیست.

توجیه مشترکات محقق، توسط قائلان به عدم:

در رابطه با محل بحث، برخی قائل به عدم وجود مشترک لفظی در کلام عرب شده بودند. یکی از آقایان سوال کردند که این گروه، مواردی را از مشترک لفظی که در قرآن و کلام عرب موجود است چگونه توجیه می کنند؟ در این رابطه من متصدی پاسخگویی نیستم و چنان چه خود معتقد به این نظریه بودم، انگیزه ای برای پاسخ گفتن وجود داشت؛ یعنی ما هم این اشکال را به آن ها داریم؛ ولی آن ها معمولاً توجیه می کنند؛ به عنوان مثال ابن فارس راجع به مثال معروف لفظ مشترک که همان واژه ی «عین» باشد، صدها سال قبل از زبیدی که در کتاب «تاج العروس» برای این لفظ حدود صد معنا شمرده است، می فرماید: «اصل واحد» که بیان گر این است که این لفظ تنها یک معنا دارد و آن چیزی که در آن «برگزیدگی»، «برجستگی» و «سترگی» (به عنوان معنای واحد) است. لذا می گوید هر کدام از معانی شمارده برای این لفظ را که بنگرید، این مفهوم در آن اشراب شده است؛ فی المثل اگر به طلا، نقره، چشم و زانو عین می گویند، به سبب همان معنای اصلی می باشد. گویا ایشان در پی بیان این مطلب است که لفظ عین مشترک معنوی بوده و این همه، مصادیق آن کلی می باشند. بنابراین آن کس که مصداق اتم مشترک لفظی را زمین بزند، به راحتی حریف سایر مصادیقی چون «ید» و «رجل» و «نجم» خواهد شد.

یکی دیگر از آقایان سوال کردند که اگر مشترک لفظی محرز است، چرا بعضی ها مخالفت کرده، آن را انکار نموده اند؟ پاسخ آن است که خیلی از مطالب این گونه هستند که برای گروهی محرز بوده و گروهی دیگر، با تمسک به ریسمانی که توهم وصال آن با صواب را دارند، بنای مخالفت می سازند.

نقل کلام محقق خوئی و اشکال به آن:

قرن های متمادی قاطبه ی لغوی ها (چون این بحث، بحثی لغوی است.) و اصولی ها در مقابل اشتراك لفظی بنای مطاوعت برمی آوردند. لکن در چند ده سال اخیر، با پیدایش یک مبنا عده ای علم مخالفت افراختند؛ مبنایی که می گوید معنای وضع، «تعهد» است؛ چنانکه آقای خوئی قائل است و معتقد است مطابق این مبنا دیگر نمی توان وجود مشترک لفظی را پذیرفت؛ چراکه معنای وضع این است که من متعهد می شوم هر زمان که این لفظ را به کار بردم این معنا را اراده کنم و با وجود این

تعهد، تعهد دوباره به اراده‌ی معنایی دیگر غیرممکن می‌گردد. عبارت ایشان این است: «متی ما تکلم بلفظ مخصوص لا یرید منه الا تفهیم معنی خاص». مانند آن‌جا که در زبان فارسی متعهد گردیم به اوان بیان کلمه‌ی «آب» این مایع را اراده کنیم. حال بکارگیری این لفظ و اراده‌ی معنای «گوشی»، ناهمخوانی با تعهد نخست دارد. نظیر آن‌جا که شخصی متعهد شود فردا صبح در منزل شما کار کند و همانند متعهد گردد در همان زمان در منزل دیگری کار کند. این ممکن نیست مگر این که تعهد اول را نقض نماید. این است که آقای خویی می‌فرماید که مطابق مبنای ما احراز وجود مشترک لفظی سخت می‌شود؛ مگر این که دو نیمه تعهد برای هر کدام از دو معنا داده شود که در این حالت نیز با این که چیزی شبیه اشتراک لفظی پیش می‌آید، باز هم مغایر با آن چیزی خواهد بود که علما از اشتراک لفظی بیان نموده‌اند.

دو عرض نسبت به ایشان داریم؛ یکی نقضی و دیگری حلی. اما نخست، منظور من از نقض، استناد به یکی از بیانات ماضی ایشان و سنجش آن با بیان کنونی می‌باشد. ایشان آن‌جا که می‌خواهند وضع را معنا کنند، می‌فرمایند: وضع تعهد واضح است به این که هر زمان که معنایی را اراده کرد یک لفظ خاصی برای آن بیاورد. این غیر از بیان ایشان در مانحن فیه می‌باشد. مثال بیان کنونی ایشان این است که وضع هر زمان که لفظ «آب» می‌گوید این مایع را اراده کند؛ نه چیز دیگر را. حال آن‌که بیان سابق ایشان از جانب مخالف است؛ مانند آن‌جا که در فارسی متعهد شویم که هر وقت آب می‌خواهم، به فرزندم بگویم: «برای من آب بیاور». بیان کنونی ایشان با اشتراک جمع نمی‌شود؛ حال آن‌که بیان سابق ایشان این گونه نیست؛ یعنی بستگی دارد ما از طرف لفظ مساله را مطرح نماییم یا از طرف معنا. ایشان در ص 202 و 203 که مربوط به مبحث اشتراک لفظی می‌باشد، بیان نخست و در ص 45 بیان دوم را می‌گویند. بالاخره ما به عنوان یک طلبه، از ایشان می‌پرسیم وضع کدام یک است؟ تعهد الواضع به اراده‌ی معنایی خاص هنگام استعمال یک لفظ، یا بکارگیری لفظی خاص در هنگام اراده‌ی یک معنا؟ قهرا در صورت دوم، می‌تواند مجدداً معنایی دیگر اراده نموده و همین لفظ را به کار گیرد.

و اما عرض دوم که وی را نام حلی نهادیم این است که علما به هنگام بیان معنای وضع، مبتلا به نزاعی بوده‌اند. یکی آن‌را «تعیین الواضع بازاء معناه» می‌دانسته، دیگری دیگری و عده‌ای نیز «تعهد الواضع». ما در محل خود بیان داشتیم این‌ها هرکدام نظر به جهتی اندوخته و وضع را بدین جهت تفسیر نموده‌اند. آیا دیگری که قائل به نظر آقای خویی نبودند، می‌توانند متعهد گشتن واضع را انکار نمایند؟ آیا هیچ وضعی هست که بدون تعهد صورت می‌گیرد و از عدمکده‌ی اهمال خارج گردد؟ یا مگر قائلان به تعهد الواضع، می‌توانند در قبال «تعیین اللفظ بازاء المعنی» ساز انکار نوازند؟ هرگز. همان دم که واضع تعهدی می‌دهد، در حال تعیین یک لفظ در ازای یک معنا می‌باشد و به عکس. لذا می‌گفتیم که اصلاً نزاع غیرواقعی است.

#### امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

پرواضح است که این بحث متوقف بر مساله گذشته می‌باشد. توضیح آن‌که چنان چه کسی بگوید اشتراک لفظی نداریم، معنای دیگری موجود نخواهد بود تا که لفظ در بیش از یک معنا استعمال گردد. لذا حفظ این ترتیب در امور، بر زیبایی آن افزوده است.

بر فرض قبول اشتراک لفظی، حال آیا می‌شود در یک مرتبه بکارگیری لفظ، دو معنا را به صورت استقلالی اراده کرد؟ با دقت در این جمله باید دانست برخی استعمال‌ها از محط بحث خارج هستند؛ مانند آن‌جا که دو معنا اراده شود؛ اما با فراهم آوردن جامعی بین آن‌ها؛ که این یا مستلزم مجاز است و یا اشتراک معنوی؛ به عبارت دیگر آن‌جایی که استعمال علی سبیل التجمیع است؛ نه علی سبیل الانفراد و الاستقلال؛ مثل وقتی که شخص نزد دکتر رفته و اظهار کند که عین من دردمند است و پس از استفسار دکتر، بفرماید: هم چشم من درد می‌کند و هم زانویم؛ ولی منظورش از عین مطابق بیان ابن فارس باشد که آن را یک چیز برجسته می‌دانست. بنابراین محل بحث ما، استعمال در دو معنای مستقل می‌باشد؛ البته قرینه هم بیاورد که کدام معنای مدنظر او می‌باشد.

چه بسا این بحث مثال‌هایی در قرآن هم داشته باشد؛ آن‌جا که می‌فرماید: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ»، ظاهر این است که «خورشید و ماه حساب و کتاب دارند»؛ لکن برخی روایات با وجود عدم نفی معنای ظاهری، فرموده‌اند مراد از شمس و قمر، آن دو نفری هستند که آن‌ها را به شمس و قمر امت نامیده بودند و بحسبان یعنی بمواخذة. این دو به حساب کشیده می‌شوند. حال چنان چه این دو معنا یکی از باب ظاهر و دیگری از باب باطن پذیرفته بشوند، چه باید گفت؟

در آیه دیگر داریم: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا» . معنای آیه این است: «قسم به خورشید و تابش خورشید؛ قسم به ماه وقتی پشت سر خورشید در می آید». امام صادق علیه السلام می فرمایند: «الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْقَمَرُ ذَاكَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». آیا این موارد، استعمال در بیش از یک معنا هست یا خیر؟  
« فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ » باز از این قبیل است و هكذا.

**و الحمد لله رب العالمين**